

## زمان‌شناسی در آیات و روایات باسمه تعالی

1- بدون درک زمانه، هیچ قدمی به سوی آینده خود نمی‌توان برداشت و رخداد انقلاب اسلامی در این تاریخ، همان زمانی است که می‌توانیم با قرارگرفتن در آن، سرنوشت خود را از بند غرب آزاد کنیم و تاریخ پایان‌یافتگی غرب را نشان دهیم که همان تاریخ سست شدن عهد انسان با سکولاریته و اقامه رابطه انسان با خداست.

با رخداد انقلاب تعرض انسان به اومانیزم که همان تقلیل گوهر آدمی است، شروع شده است و چیزی در انسان این تاریخ رخ داده و بر هستی او حاکم گردیده که دیگر نمی‌تواند در تاریخی زندگی کند که قوام آن را اومانیزم شکل داده باشد.

2- ما همان‌طور که در سنن الهی قرار داریم، اگر از حضور خود در آن سنن آگاه شویم راه آینده نسبت به آن سنن در مقابل ما گشوده می‌شود. به همین معنا ما در تاریخی هستیم که رخداد انقلاب به صورتی خاص ظهور کرده که اگر از حضور خود در این رخداد آگاه شویم، راه آینده‌ی تاریخ ما در مقابل ما گشوده خواهد شد و دیگر در توهمات بشر غربزده قدم نخواهیم زد.

### اهل‌البیت و زمان‌شناسی

3- امیرالمؤمنین «علیه السلام» در آخر خطبه 190 می‌فرمایند: «فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجَلًا» برای هر چیزی مدت و سرآمدی است.

مشکل بشر به خودی خود این است که فکر می‌کند هر کاری را هر وقت می‌تواند انجام دهد و هر برنامه‌ای در هر موقعیتی عملی است. دیروز با تکیه بر دست و شمشیر خود و امروز با تکیه بر تکنولوژی می‌خواهد بدون توجه به زیرساخت‌های

فرهنگی و شرایط تاریخی، برنامه‌های خود را تحقق بخشد. حضرت تذکر می‌دهند: «وَلَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلَهُ اللَّهُ لَكُمْ» در انجام کاری که خداوند شرایط آن را فراهم نکرده شتاب مکن. زیرا مقلب القلوب خداوند است، وقتی خداوند جهت قلبها را به سوی موضوعی نینداخته، تلاش سایر انسانها در تحقق آن بی‌نتیجه است و البته این به معنی سلب مسئولیت از انسانها نیست بلکه تذکر به انسانها است که متوجه باشند مسئولیت امروزشان چیست و بیشتر به مقدمات کاری پردازند که در نهایت منجر به اهداف مهم می‌گردد.

4- حضرت صادق «علیه السلام» وقتی سهل بن حسن خراسانی اصرار دارد که باضعفی که در امویان ایجاد شده اقدام به ایجاد حکومت کنند می‌فرمایند: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ» ما داناترین افراد به وقت هستیم.

### نقش روح زمانه

5- حضرت امیرالمومنین «علیه السلام» به امام حسن «علیه السلام» می‌فرمایند: «إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ» چون روح حاکم بر زمانه تغییر کند، زمانه دگرگون شود.

6- در روایات ائمه دین در مورد متفاوت بودن روح زمان نکات دقیقی مطرح است، از جمله از امام هادی «علیه السلام» داریم که حضرت فرمودند: هرگاه زمانی باشد که عدل، بر جور غلبه کند، حرام است که گمان بد به احدی ببری تا آنکه علم پیدا کنی به بدی او، و هرگاه زمانی باشد که ظلم بر عدل غلبه کند، شایسته نیست بر احدی که گمان خوبی برد به احدی تا آنکه خوبی را از او ببیند.

7- در راستای موضوع تغییر روح زمانه امام باقر «علیه السلام» سخنی دارند مبنی بر اینکه هر

زمان اقتضائات خود را دارد و به حمران که تأکید داشته امام در مقابل حاکمان جور قیام کنند، می‌فرمایند: این زمان، زمانی نیست که امام حق بتواند ظهور کند و سپس داستانی را این‌طور نقل می‌فرمایند: «به‌درستی که شخصی از علماء در زمان سابق بود و پسری داشت که در علم پدر رغبت نمی‌نمود و از او سؤال نمی‌کرد ولی آن عالم همسایه‌ای داشت که می‌آمد و از او سؤال می‌کرد و علم از او اخذ می‌نمود، پس چون وقت مرگ آن مرد عالم رسید فرزند خود را طلبید و به او گفت: ای فرزندم! تو از علم من چیزی اخذ نکردی و به آن رغبت ننمودی و از من چیزی نپرسیدی ولی مرا همسایه‌ایست که از من سؤال می‌کرد و علم مرا اخذ می‌نمود و حفظ می‌کرد، اگر تو را به علم من احتیاج شود به نزد همسایه‌ی من برو. و آن همسایه را به او شناسانید. پس آن عالم به رحمت ایزدی واصل شد. پس پادشاه آن زمان خوابی دید و از برای تعبیر خواب سؤال کرد از احوال آن عالم، گفتند فوت شد، پرسید که آیا از او فرزندی مانده است؟ گفتند بلی پسری از او مانده است. پس آن پسر را طلبید چون ملازم پادشاه به طلب او آمد گفت والله نمی‌دانم که پادشاه از برای چه مرا می‌خواهد و من علمی ندارم و اگر از من سؤالی کند رسوا خواهم شد، پس در این حال وصیت پدرش به‌یادش آمد و رفت به خانه‌ی آن شخص که از پدرش علم آموخته بود. گفت: پادشاه مرا طلبیده است و نمی‌دانم که از برای چه مطلب مرا خواسته است و پدرم مرا امر کرده است که اگر به علمی محتاج شوم به نزد تو بیایم. آن مرد گفت من می‌دانم پادشاه تو را از برای چه کار طلبیده است اگر تو را خبر دهم آنچه از برای تو حاصل شود میان

من و خود قسمت خواهي كرد؟ گفت بلي، پس او را سوگند داد و نوشته‌اي در اين باب از او گرفت كه وفا كند به آنچه شرط كرده است. پس گفت كه پادشاه خوابي ديده است و ترا طلبيده تا از تو بپرسد اين زمان چه زمان است، تو در جواب بگو كه زمان گرگ است. چون پسر به مجلس پادشاه رفت، پرسيد: من تو را از براي چه مطلب طلبيده‌ام؟ گفت مرا طلبيده‌اي از براي خوابي كه ديده‌اي كه اين زمان چه زمان است، پادشاه گفت راست گفتي، بگو اين زمان چه زمان است؟ گفت زمان گرگ است. پادشاه امر كرد جايزه‌اي به او دادند، جايزه را گرفت و به خانه برگشت ولي به شرط خود وفا نكرد و حصه‌اي از آن جايزه به آن شخص عالم نداد. پيش خود گفت شايد پيش از اين كه اين مال را تمام كنم بميرم و بار ديگر محتاج نشوم كه از آن مرد سؤال كنم، پس چون مدتي از اين بگذشت پادشاه خواب ديگريديد، و آن پسر را طلبيد، با طلبيدن پادشاه، او نسبت به عهدي كه وفا نكرده بود پشيمان شد، با خود گفت من علمي ندارم كه به نزد پادشاه روم، از طرفي چگونه به نزد آن عالم بروم و از او سؤال كنم و حال آن‌كه با او مكر كردم و وفا به عهد او نكردم، به هرحال بار ديگر مي‌روم به نزد او و از او عذر مي‌خواهم و سوگند مي‌خورم كه در اين مرتبه وفا كنم شايد كه از علم خود در اين مورد مرا تعليم كند، پس نزد آن عالم آمد و گفت كردم آنچه كردم و وفا به پيمان تو نكردم و آنچه در نزد من بود همه پراكنده شده است و چيزي در دست نمانده است و اکنون به تو محتاج شده‌ام، تو را به خدا سوگند مي‌دهم كه مرا محروم مكن و پيمان مي‌كنم با تو و سوگند مي‌خورم كه آنچه در اين مرتبه به دست من آيد

میان تو و خود قسمت کنم، هم اکنون نیز پادشاه مرا طلبیده است و نمی‌دانم که از برای چه چیز می‌خواهد از من سؤال نماید. عالم بار دیگر با او شرط کرد و سپس گفت تو را طلبیده است که باز از خوابی که دیده است از تو سؤال کند که این زمان چه زمانی است؟ بگو زمان گوسفند است. پس چون به مجلس پادشاه داخل شد، از او پرسید از برای چه کار تو را طلبیده‌ام؟ گفت خوابی دیده‌ای و می‌خواهی که از من سؤال کنی که چه زمان است؟ پادشاه گفت راست گفתי، اکنون بگو چه زمان است؟ گفت زمان گوسفند است. پادشاه فرمود تا صله به او دادند. ولی چون به خانه برگشت متردد شد که آیا به عهد خود با آن عالم وفا کند یا مکر کند و چیزی به او ندهد، بعد از تفکر بسیار گفت شاید من بعد از این محتاج به او نشوم تصمیم گرفت به عهد خود وفا نکند. اتفاقاً بعد از مدتی دوباره پادشاه او را طلبید. او از خیانت خود بسیار نادم شد و گفت بعد از دو مرتبه خیانت دیگر چگونه به نزد آن عالم بروم، خودم هم علمی ندارم تا جواب پادشاه را بگویم. باز رأیش بر آن قرار گرفت که به نزد آن عالم برود، پس چون به خدمت او رسید او را به خدا سوگند داد و التماس کرد که باز تعلیم او بکند و گفت در این مرتبه وفا خواهم کرد و دیگر مکر نخواهم نمود، بر من رحم کن و مرا بدین حال مگذار. آن عالم پیمان و نوشته‌ای از او گرفت و گفت باز تو را طلبیده است تا سؤال کند از خوابی که دیده است که این زمان چه زمان است، بگو زمان ترازو است. چون به مجلس پادشاه رفت از او پرسید که برای چه کار تو را طلبیده‌ام؟ گفت مرا طلبیده‌ای برای خوابی که دیده‌ای و می‌خواهی بپرسی که این زمان

چه زمان است؟ گفت راست گفتم. اکنون بگو چه زمان است؟ گفت زمان ترازو است. پس امر کرد که صله به او دادند، آن جایزه‌ها را به نزد عالم آورد و در پیش او گذاشت و گفت این مجموع آن چیزی است که برای من حاصل شده است و آورده‌ام که میان خود و من قسمت نمایی. عالم گفت: زمان اول چون زمان گرگ بود تو از گرگان بودی لهذا در همان اول مرتبه عزم کردی که به عهد خود وفا نکنی، و در زمان دوم چون زمان گوسفند بود گوسفند عزم می‌کند کاری بکند و نمی‌کند تو نیز اراده کردی که وفا کنی و نکردی، و این زمان چون زمان ترازو است و ترازو کارش وفا کردن به حق است تو نیز وفا به عهد کردی، مال خود را بردار که مرا احتیاجی به آن نیست.»<sup>1</sup>

1 - إِنْ رَجُلًا كَانَ فِيمَا مَضَى مِنَ الْعُلَمَاءِ وَكَانَ لَهُ ابْنٌ لَمْ يَكُنْ يَرُغِبُ فِي عِلْمِ أَبِيهِ وَلَا يَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ وَكَانَ لَهُ جَارٌ يَأْتِيهِ وَيَسْأَلُهُ وَيَأْخُذُ عَنْهُ فَحَضَرَ الرَّجُلَ الْمَوْتَ فَدَعَا ابْنَهُ فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّكَ قَدْ كُنْتَ تَرْهَدُ فِيمَا عِنْدِي وَتَقِيلُ رَغْبَتَكَ فِيهِ وَلَمْ تَكُنْ تَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ وَلِي جَارٌ قَدْ كَانَ يَأْتِينِي وَيَسْأَلُنِي وَيَأْخُذُ مِنِّي وَيَحْفَظُ عَنِّي فَإِنْ احْتَجَجْتَ إِلَيَّ شَيْءٍ فَأْتِهِ وَعَرَفَهُ جَارُهُ فَهَلَكَ الرَّجُلُ وَبَقِيَ ابْنُهُ فَرَأَى مَلِكًا ذَلِكَ الزَّمَانَ رُؤْيَا فَسَأَلَ عَنِ الرَّجُلِ فَقِيلَ لَهُ قَدْ هَلَكَ فَقَالَ الْمَلِكُ هَلْ تَرَكَ وَلَدًا فَقِيلَ لَهُ نَعَمْ تَرَكَ ابْنًا فَقَالَ ابْنُونِي بِهِ فَبِعْتَ إِلَيْهِ لِأَتِي الْمَلِكَ فَقَالَ الْعُلَامُ وَاللَّهِ مَا أَدْرِي لِمَا يَدْعُونِي الْمَلِكُ وَمَا عِنْدِي عِلْمٌ وَلَئِنْ سَأَلَنِي عَنْ شَيْءٍ لَأَفْتَضِحَنَّ فَذَكَرَ مَا كَانَ أَوْصَاهُ أَبُوهُ بِهِ فَأَتَى الرَّجُلَ الَّذِي كَانَ يَأْخُذُ الْعِلْمَ مِنْ أَبِيهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْمَلِكَ قَدْ بَعَثَ إِلَيَّ يَسْأَلُنِي وَلَسْتُ أَدْرِي فِيهِمْ بَعَثَ إِلَيَّ وَقَدْ كَانَ أَبِي أَمْرِي أَنْ أَتِيكَ إِنْ احْتَجَجْتَ إِلَيَّ شَيْءٍ فَقَالَ الرَّجُلُ وَكَيْفِي أَدْرِي فِيمَا بَعَثَ إِلَيْكَ فَإِنْ أَخْبَرْتُكَ فَمَا أُخْرَجَ اللَّهُ لَكَ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَقَالَ نَعَمْ فَاسْتَحْلَفَهُ وَاسْتَوْثِقَ مِنْهُ أَنْ يَبِيَّ لَهُ فَأَوْثَقَ لَهُ الْعُلَامُ فَقَالَ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَا أَيْ زَمَانَ هَذَا فَقُلْ لَهُ هَذَا زَمَانُ الذُّبِّ فَأَتَاهَا الْعُلَامُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ هَلْ تَدْرِي لِمَ أُرْسَلْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ أُرْسَلْتُ إِلَيَّ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي عَنْ رُؤْيَا رَأَيْتَهَا أَيْ زَمَانَ هَذَا فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ صَدَقْتَ فَأَخْبَرْتَنِي أَيْ زَمَانَ هَذَا فَقَالَ لَهُ زَمَانُ الذُّبِّ فَأَمَرَ لَهُ بِجَائِزَةٍ فَفَبَضَّهَا الْعُلَامُ وَانصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَابِي أَنْ يَبِيَّ لِصَاحِبِهِ وَقَالَ لَعَلِّي لَا أَنْفِدُ هَذَا الْمَالَ وَلَا أَكُلُهُ حَتَّى أَهْلِكَ وَلَعَلِّي لَا أَحْتَاجُ وَلَا أَسْأَلُ عَنْ مِثْلِ هَذَا الَّذِي سَأَلْتَهُ عَنْهُ فَمَكَتْ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِكَ رَأَى رُؤْيَا فَبِعْتَ إِلَيْهِ يَدْعُوهُ فَتَدَمَّ عَلَى مَا صَنَعَ وَقَالَ وَاللَّهِ مَا عِنْدِي عِلْمٌ أَتِيهِ بِهِ وَمَا أَدْرِي كَيْفَ أَصْنَعُ بِصَاحِبِي وَقَدْ عَذَرْتَهُ بِهِ وَلَمْ أَفِ لَهُ ثُمَّ قَالَ لَا تَيْتِنُهُ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَلَا عَنَدِرَنَّ إِلَيْهِ وَلَا حَلِيفَنَّ لَهُ فَلَعَلَّهُ يَخْبِرُنِي فَأَتَاهَا فَقَالَ لَهُ إِنِّي قَدْ صَنَعْتُ الَّذِي صَنَعْتَ وَلَمْ أَفِ لَكَ بِمَا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَتَفَرَّقَ مَا كَانَ فِي يَدِي وَقَدْ احْتَجَجْتَ إِلَيْكَ فَانْشُدْكَ اللَّهُ أَنْ لَا تَحْدَثُنِي وَأَنَا أَوْثِقُ لَكَ أَنْ لَا يَخْرُجَ لِي شَيْءٌ إِلَّا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَقَدْ

8- همچنين در رابطه با روح منفي بعضي از زمان ها حضرت اميرالمؤمنين «عليه السلام» در خطبه سي و دوم نهج البلاغه مي فرمايند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي ذَهْرٍ عَنُودٍ وَ زَمَنٍ كَنُودٍ يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئًا وَ يَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عَثْوًا وَ لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا وَ لَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا وَ لَا نَتَخَوُّ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا» مردم! ما در روزگاری به سر می بریم ، ستیزنده و ستمکار و زمانه ای ناسپاس، که نیکوکار در آن بدکردار به شمار آید و جفا پیشه در آن سرکشی افزاید. از آنچه دانستیم سود نمی بریم ، و آنچه را نمی دانیم نمی پرسیم و از بلایی، تا بر سرمان نیامده ، نمی ترسیم .

9- حضرت علي «عليه السلام» در رابطه با شناخت زمان و زمانه مي فرمايند: «أَعْرِفُ النَّاسَ بِالزَّمَانِ مَنْ لَمْ يَتَعَجَّبْ مِنْ أَحْدَاثِهِ» داناترين مردم به زمان

بَعَثَ إِلَى الْمَلِكِ وَ لَسْتُ أَدْرِي عَمَّا يَسْأَلُنِي فَقَالَ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ هَذَا زَمَانُ الْكُبْشِ فَأَتَى الْمَلِكَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لِمَا بَعَثْتَ إِلَيْكَ فَقَالَ إِنَّكَ رَأَيْتَ رُؤْيَا وَ إِنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ فَأَخْبَرَنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ هَذَا زَمَانُ الْكُبْشِ فَأَمَرَ لَهُ بِصِلَةِ قَبِيضَتِهَا وَ انصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ تَدَبَّرَ فِي رَأْيِهِ فِي أَنْ يَبِيَّ لِصَاحِبِهِ أَوْ لَا يَبِيَّ لَهُ فَهَمَّ مَرَّةً أَنْ يَفْعَلَ وَ مَرَّةً أَنْ لَا يَفْعَلَ ثُمَّ قَالَ لَعَلِّي أَنْ لَا أَحْتَاجَ إِلَيْهِ بَعْدَ هَذِهِ الْمَرَّةِ أَبَدًا وَ أَجْمَعَ رَأْيَهُ عَلَى الْغَدْرِ وَ تَرَكَ الْوَفَاءَ فَمَكَتَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِكَ رَأَى رُؤْيَا فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَنَدِمَ عَلَى مَا صَنَعَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ صَاحِبِهِ وَ قَالَ بَعْدَ غَدْرِ مَرَّتَيْنِ كَيْفَ أَصْنَعُ وَ لَيْسَ عِنْدِي عِلْمٌ ثُمَّ أَجْمَعَ رَأْيَهُ عَلَى إِيْتَابِ الرَّجُلِ فَأَتَاهُ فَنَاشَدَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ سَأَلَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ وَ أَخْبَرَهُ أَنَّ هَذِهِ الْمَرَّةَ يَبِيَّ مِنْهُ وَ أَوْثِقَ لَهُ وَ قَالَ لَا تَدْعُنِي عَلَى هَذِهِ الْحَالِ فَإِنِّي لَا أَعُودُ إِلَى الْغَدْرِ وَ سَأَفِي لَكَ فَاسْتَوْتِقَ مِنْهُ فَقَالَ إِنَّهُ يَدْعُوكَ يَسْأَلُكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَإِذَا سَأَلَكَ فَأَخْبِرْهُ أَنَّهُ زَمَانُ الْمِيزَانِ قَالَ فَأَتَى الْمَلِكَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ لِمَ بَعَثْتَ إِلَيْكَ فَقَالَ إِنَّكَ رَأَيْتَ رُؤْيَا وَ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ صَدَقْتَ فَأَخْبَرَنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ هَذَا زَمَانُ الْمِيزَانِ فَأَمَرَ لَهُ بِصِلَةِ قَبِيضَتِهَا وَ انطَلَقَ بِهَا إِلَى الرَّجُلِ فَوَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قَالَ قَدْ جِئْتُكَ بِمَا خَرَجَ لِي ففَاسْمِعْنِيهِ فَقَالَ لَهُ الْعَالَمُ إِنَّ الزَّمَانَ الْأَوَّلَ كَانَ زَمَانَ السَّدَبِّ وَ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الذَّنَابِ وَ إِنَّ الزَّمَانَ الثَّانِي كَانَ زَمَانَ الْكُبْشِ يَهُمُّ وَ لَا يَفْعَلُ وَ كَذَلِكَ كُنْتَ أَنْتَ تَهُمُّ وَ لَا تَفِي وَ كَانَ هَذَا زَمَانَ الْمِيزَانِ وَ كُنْتَ فِيهِ عَلَى الْوَفَاءِ فَاقْبِضْ مَا لَكَ لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ وَ رَدَّهُ عَلَيْهِ (الكافي، ج 8، ص: 363)

کسی است که از تحولات آن دچار شگفتی نشود و خویشتن را نبازد.

حضرت روشن می‌کنند چنانچه انسان زمانه‌ی خود را بشناسد می‌داند مقتضای آن زمان چه رویدادهایی خواهد بود و لذا پدید آمدن رویدادهایی که ممکن است برای سایرین غیر منتظره باشد، برای او غیر منتظره نیست تا دچار شگفتی و تعجب شود.

10 امام صادق «علیه السلام» می‌فرمایند: «قَالَ فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظًا لِسَانِهِ» در دستوره‌ای حکیمانه آل داود چنین آمده است که وظیفه‌ی انسان خردمند است که زمانه‌ی خویش را بشناسد.

11- حضرت صادق «علیه السلام» می‌فرمایند: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ» (الکافی، ج 2، ص 116) بر آن‌کس که به زمانه خود داناست، اشتباهات هجوم نمی‌آورد.

انسان‌هایی که روح زمانه خود را نشناسند در خلأ تحلیل فرو می‌افتند و در مقابل اموری که باور نمی‌کردند پیش آید، تحلیل ندارند. در حالی‌که اگر انسان روح زمانه خود را بشناسد می‌پذیرد که بالاخره ما باید منتظر چنین موضع‌گیری توسط مردم می‌بودیم و باید می‌دانستیم نخبگان ملت تا کجاها با مردم انقلابی همراهی می‌کنند و از کجا متوقف می‌گردند. رهبران بزرگ با توجه به همین امر است که بر اساس توانایی ملت، مردم را جلو می‌برند و با نخبگان نیز مدارا می‌کنند و از مردود شدن بعضی از نخبگان جا نمی‌خورند.

12- حضرت علی «علیه السلام» می‌فرمایند: «النَّاسُ بِزَمَانِهِمْ أَشْبَهَ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ» شباهت اخلاقی



مردم به زمان‌شان بیشتر از شباهت آن‌ها به پدران‌شان است.

راز بزرگی در این سخن نهفته است زیرا حضرت می‌فرمایند: ریشه و شخصیت و افکار افراد را در روح زمانه‌ای سراغ بگیرید که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند و اگرچه انسان مختار و انتخاب‌گر است و می‌تواند ماوراء ارزش‌ها و معیارهای زمانه‌ی خود، چیزی را انتخاب کند ولی این‌طور نیست که این انسان مختار در انتخاب‌های خود ملاک‌ها و ارزش‌های زمانه را دخالت ندهد و اگر هم به افقی نظر دارد که ماوراء ارزش‌های موجود است نمی‌تواند برای رسیدن به آن افق در بیرون از کانال زمانه‌ی خود عبور کند. توجه به این نکته اختیار انسان‌ها را نفی نمی‌کند بلکه نقطه‌ی آغازین انتخاب انسان‌ها را متذکر می‌شود. باز به سخن امام توجه بفرمایید که چگونه مردم آن‌قدر که به زمانه‌ی خود شباهت دارند به پدران خود شباهت ندارند؟

13- قرآن در سوره‌ی سباء مکالمه‌ی بین مستکبرین و مستضعفان را در قیامت در محضر خداوند مطرح می‌کند که چگونه مستضعفانی که تحت تأثیر مستکبران به گناه افتادند می‌گویند: اگر شما نبودید ما مؤمن می‌شدیم و مستکبران می‌گویند: مگر ما مانع شما شدیم وقتی هدایت الهی به‌سوی شما آمد؟ معلوم است که خودتان انسان‌های مجرمی بودید. مستضعفان در جواب می‌گویند: «...بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ...» ولی مکر لیل و نهار و فضایی که در آن زمان ساختند و دستورات و تشویقاتی که در امر کفر داشتید کار ما را به آن‌جا کشاند که نتوانیم راه هدایت را انتخاب کنیم. این آیه ما را متوجه می‌کند که چگونه

بعضاً روح زمانه قدرت انتخاب را سخت می‌کند و چگونه شباهت مردم به زمانه شان از شباهت آنها به پدران شان بیشتر است.

14- حضرت علی «علیه السلام» می‌فرمایند: «لا تقسروا اولادکم علی آدابکم فانهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم» آداب و رسوم زمان خودتان را با زور و فشار به فرزندان خویش تحمیل نکنید زیرا آنان برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده‌اند.

فرهنگ مدرنیته با بی‌تاریخ‌کردن ملتها کاری کرد که ما حادثه‌های تاریخی خود را بدون ارتباط با روح تاریخی‌مان، به صورت منقطع بنگریم و در آن صورت از آگاهی تاریخی لازم بی‌بهره باشیم و تا تاریخ فکر و عقیده خود را نشناسیم نمی‌فهمیم ما در کجای تاریخ خود قرار داریم تا معلوم شود کجا باید برویم و موانع تاریخی ما کدام است و آن موانع جایگاه تاریخی‌شان کجا است تا وقت عبور از آنها معلوم شود.

### برکات شناخت روح زمانه

15- حضرت علی «علیه السلام» در میان لشکر خود صدای غوغای شدیدی را شنیدند، پرسیدند این صدای چیست؟ عرض کردند: معاویه کشته شده. حضرت فرمودند: «كَلَّا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَنْ يَهْلِكَ حَتَّى تَجْتَمِعَ عَلَيْهِ هَذِهِ الْأُمَّةُ» ابداً این طور نیست، کشته نمی‌شود تا همه امت بر او گرد آیند. گفتند: یا امیرالمؤمنین! پس چرا با او می‌جنگیم؟ فرمودند: «أَلْتَمِسُ الْعُذْرَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ» برای اتمام حجت و یافتن عذر در پیش خود و خدا با او جنگ می‌کنیم. وقتی حضرت در مقابل معاویه فقط به عنوان انجام وظیفه عمل کنند و با توجه به آینده‌ای که از معاویه

می‌شناسند مسلمانان را به جنگ با او تشویق نمایند، نتیجه کار بسیار فرق می‌کند با اینکه مثل یک انسان عادی، فکر کنند می‌توانند همه چیز را در اختیار بگیرند و با ناآرامی تمام هر چه بیشتر شتاب به خرج دهند تا بیشتر آینده را در اختیار داشته باشند.

16- مقام معظم رهبری «حفظه الله» در راستای نقش تاریخی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و اینکه انقلاب اسلامی یک حقیقت تاریخی در این دوران است و می‌تواند جهت تاریخ معاصر را تغییر دهد؛ می‌فرمایند: «واقعاً حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» انسان عجیبی بود اصلاً پیدایش و وجود این انسان با آن ابعاد، هیچ قابل تحلیل نیست جز اینکه بگوییم تفضل الهی بود برای اینکه چرخشی در تاریخ و در حرکت قافله‌ی عظیم بشری به وجود آورد، دستی باید از غیب ظاهر می‌شد، خدای متعال این دست را ظاهر کرد». (بیانات در تاریخ: 1369/3/1)

### در موضوع شناخت چیستی انقلاب اسلامی

در موضوع شناخت چیستی انقلاب اسلامی و نظر به حقیقت اشراقی بودن آن جهت تغییر تاریخ سکولار مدرنیته، و اشراق انقلاب اسلامی به قلب حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» و مردم، نظر عزیزان را به آیات زیر جلب می‌کنم:

1- خداوند در آیه 52 سوره آل عمران می‌فرماید: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»؛ چون بنی اسرائیل به جای ایمان به حضرت عیسی ♦ به او کفر ورزیدند و حتی نقشه‌ی به قتل‌رساندن او را کشیدند، حضرت خطاب به آن‌ها گفت: شما کدامتان حاضرید در مسیرِ اِلَى اللَّهِ مرا یاری کنید؟ حواریون در جواب به حضرت گفتند: ما آماده‌ایم به عنوان یاران

خدا به خداوند ایمان آوریم و تو نیز گواه باش که ما اسلام آوردیم. تا اینجا خبر از سخنانی است که بین حضرت عیسی «علیه السلام» و حواریون انجام شده، ولی در آیه 111 سوره مائده می‌فرماید: «وَ إِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» به یاد آور آن‌گاه که وحی کردم به حواریون که به من و به رسول من ایمان آورید؛ آن‌ها گفتند ایمان آوردیم و گواه باشد که ما اسلام آوردیم.

ملاحظه کنید چگونه خداوند در آن تاریخ برای دگرگونی حاکمیت بنی‌اسرائیل نه‌تنها به حضرت عیسی «علیه السلام» وحی می‌کند، بلکه به یاران حضرت نیز یکنوع وحی می‌شود تا شعور لازم جهت فهم اراده‌ی الهی در آن تاریخ را در خود حس کنند و با حضرت عیسی «علیه السلام» یکنوع همسخی جهت ظهور تاریخی جدید داشته باشند.

همین موضوع در نسبت رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه و آله» و یاران حضرت ملاحظه می‌شود، آن‌جا که در آیه 84 سوره آل عمران می‌فرماید: «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا...» ای پیامبر بگو به خدا و به آنچه بر ما نازل شد ایمان آوردیم. ملاحظه کنید که می‌فرماید آنچه بر ما نازل شد، نه آنچه فقط بر من رسول خدا نازل گشت و در همین رابطه است که در آیه 44 سوره نحل می‌فرماید: «وَ أُنزِلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِثَبِيْتِنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُرُونَ»؛ ما قرآن را به طور مشخص بر تو نازل کردیم تا آنچه بر مردم نازل شده است را برایشان تبیین کنی، امید است به تفکر برسند.

با توجه به مسئله فوق و درک اشراقی که بر قلب مردم شده است؛ حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرمایند: «اگر من هم برگردم ملت اسلام

برنمی‌گردد. اشتباه نکنید، اگر خمینی هم با شما سازش کند ملت اسلام با شما سازش نمی‌کند»،<sup>2</sup> با نظر به آیات فوق است که بزرگان فکر و اندیشه متذکر می‌شوند: تحولات تاریخی ابتدا در دل‌ها رخ می‌دهد و از این جهت دل‌ها دگرگون و خواستن‌ها عوض می‌شود زیرا دل‌ها متأثر از اراده‌ی خاص حضرت حق در دوران خود می‌باشند و وظیفه‌ی اندیشمندان، که آن‌ها نیز از تجلیات اراده‌ی الهی متأثرند، متذکر کردن انسان‌ها است در راستای اراده‌ی الهی، تا سستی و تنبلی و امیال نفس‌آماره، مردمان را از تجلیات الهی محروم نکند

در فهم آن‌که تحول تاریخی ابتدا به اراده‌ی الهی در دل‌ها رخ می‌دهد همین بس که مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» با نظر به چنین جایگاهی که از حضرت امام یافته‌اند می‌فرمایند: «ملت ایران با رهبری آن مرد عظیمی که بلاشک خداوند لمعه‌ای و لمح‌های از انوار طیبه در وجود او قرار داده بود، دنباله‌ی همان راه را به‌کار گرفت». (11/21)

(1390)

2- در سوره جن آمده است که جنیان با بعثت نبی اکرم «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» به همدیگر می‌گویند: نمی‌دانیم در عالم چه واقعه‌ای رخ داده است؟ آیا خدا اراده‌ی خیری برای اهل زمین پیش آورده یا اراده‌ی شری؟ «وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا»<sup>3</sup> می‌گویند قبلاً می‌رفتیم در آسمان - مراتب پایین عالم غیب - خبر می‌گرفتیم ولی حالا با نگهبانانی سرسخت و شهاب‌هایی روبه‌رو هستیم که مانع ما می‌شوند، «وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا

2 - صحیفه امام، ج 1، ص 303.

3 - سوره جن، آیه 10.

وَشُهْبًا»<sup>4</sup> جنیان می‌رفتند خبرهایی را که هنوز زمینه ظهورش در زمین واقع نشده بود برای جادوگران می‌آوردند و بساط کاهنان و جادوگران را رونقی داده بودند به طوری که مردم برای کاهنان و ساحران جایگاه انبیاء الهی را قائل بودند و عملاً جهان آن روز را کاهنان مدیریت می‌کردند. ولی با ظهور نور نبوت حضرت محمد «صلوات الله علیه و آله» نظام تکوینی عالم طوری تغییر کرد که وقتی جنیان می‌خواستند برای خبرگیری به آسمان صعود کنند فرشتگان آنها را با شهاب می‌زدند. می‌گویند: «وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدًا لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَصْدًا»<sup>5</sup> ما قبلاً در محل‌های شنیدن خبر مستقر می‌شدیم و خبر می‌گرفتیم ولی حالا هرکس بخواهد خبری بشنود، با شهاب‌هایی که در کمین است روبه‌رو می‌شود. شهاب به معنای شهابی که ما شبها در آسمان می‌بینیم نیست بلکه تجلیاتی است از طرف فرشتگان که مانع نفوذ جنیان به عالم معنا می‌شوند.<sup>6</sup> این چند آیه را شاهد آوردم تا روشن شود وقتی تاریخی آغاز می‌گردد چگونه در نظام تکوین نیز شرایط جدیدی در راستای تحقق آن تاریخ پیدا می‌شود، در آن حدّ که شیاطین نتوانستند مثل قبل فعالیت کنند، امروز نیز میدان مانور شیاطین در عالم تنگ شده است هرچند آنها نمی‌توانند بپذیرند و نهایت تلاش خود را می‌کنند که اوضاع را به حالت قبل برگردانند.

در روایت داریم که امیر المؤمنین «علیه السلام» می‌فرمایند: «وَلَقَدْ سَمِعْتُ رِثَةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلُ

4 - سوره جن، آیه 8.

5 - سوره جن، آیه 9.

6 - برای روشن‌شدن معنای ممانعت فرشتگان می‌توانید به تفسیر سوره حجر در تفسیر المیزان و شرح آن از همین مؤلف رجوع فرمایید.

الْوَحْيِ عَلَيْهِ «صلوات الله عليه وآله» و من صداي ناله‌ي شيطان را وقتي كه وحی بر پیامبر اکرم «صلوات الله عليه وآله» نازل شد شنیدم، «فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّئَةُ؟» گفتم ای رسول خدا این صداي ناله چه بود؟ پیامبر «صلوات الله عليه وآله» فرمودند: «هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ» این صداي ناله‌ي شيطان بود و مایوس شد از این كه مردم او را پیروي كنند - زیرا با گرویدن مردم به اسلام، مردم از اطاعت شيطان دور می‌شوند - سپس پیامبر «صلوات الله عليه وآله» فرمودند: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى» تو می‌شنوی آنچه را من می‌شنوم، و می‌بینی آنچه را كه من می‌بینم.<sup>7</sup> یعنی با آمدن توحید محمدي «صلوات الله عليه وآله» در عالم از آن به بعد با عالمي روبه‌رو خواهید بود كه شيطان مثل گذشته نقش‌آفرین نیست.

## انقلاب اسلامی و فطرت تاریخی مردم ما

### باسمه تعالی

تا ما نسبت خود را با حقیقت دوران خود یعنی انقلاب اسلامی، قطع نکرده‌ایم، آن حقیقت همواره چهره‌های پنهان خود را بر ما می‌گشاید و این‌طور نیست كه یک بار برای همیشه انجام گیرد و تمام شود، تا ما عهد خود را با آن حقیقت پایدار نگه می‌داریم، گشودگی‌ها ادامه دارد. زیرا با یک حقیقت تاریخی روبه‌روئیم و نه با یک حادثه و اتفاق و بدین لحاظ در موارد زیر نسبت خود با انقلاب اسلامی را بازخوانی می‌کنیم.

1- ما باید به این هوشیاری نایل شویم كه بتوانیم به سخن «وجود» یا «لوگوس» گوش بسپاریم تا سخن ما سخنی اصیل شود و «وجود» به کلمه درآید. از این جهت باید نهبان کلمه‌ای بود كه نمایاندن «وجود» باشد. در این صورت

تفکر و معنویت به هم آمیخته می‌شوند. امروز در این تاریخ گوش‌دادن به انقلاب اسلامی، گوش‌سپردن به «وجود» است و تنها با سخن‌گفتن از انقلاب اسلامی و با اشاره به آن می‌توان سخن اصیل گفت.

2- تفکر، نسبت «وجود» را با ذات آدمی متحقق می‌کند. در تفکر، «وجود» به زبان می‌آید از آن جهت که انسان خود را در وجود یافته و خود را آشکار می‌کند و از این جهت «زبان، خانه‌ی وجود است» همچنان‌که انسان در وجود، انسان است. پس انسان با زبان، انسان است اگر زبان، گزارش‌گر «وجود» باشد که در این دوران همان انقلاب اسلامی است.

3- چگونه می‌توان نگهبانان انقلاب اسلامی بود اگر آن را حقیقت وجودی دوران ندانیم؟ آیا جز با گوش‌سپردن به آن از طریق وجود خود - به معنای عبور از دوگانگی سوژه و اُبژه - و با به زبان آوردن تعلق خاطر که به آن داریم، می‌توانیم بار سنگین مسئولیت این دوران را به دوش بگیریم؟

4- همان‌طور که انسان‌ها واجد ناخودآگاهی فردی هستند، ناخودآگاهی جمعی دارند و در ناخودآگاه جمعی همه‌ی افراد قوم شریک‌اند، خودآگاهی جمعی فراتر از زمان و مکان، انسان‌ها را در بر می‌گیرد، در حالی‌که ممکن است هنوز ندانند به چه حقیقتی رسیده‌اند.<sup>8</sup> حقیقت به صورت رخداد در تاریخ ظهور می‌کند و معرفت خاصی را به انسان‌ها متذکر می‌شود، مثل حضور در

---

<sup>8</sup> - قرآن در رابطه با آگاهی تاریخی که سپس به خودآگاهی تبدیل می‌شود، می‌فرماید: «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا» (آل عمران/ 84) بگو ما به خدا و آنچه بر ما نازل شد ایمان آوردیم، نمی‌فرماید «ما أُنزِلَ عَلَيْنَا» که تنها شامل پیامبر «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» شود. از این جهت یک ملت را در بر می‌گیرد.



مرغزاری خوش منظره، مثل پرتو روشنایی در دل تاریکی.

رخداد تاریخی، یک نوع آشکارشدن است برای جان انسان، مثل فهمیدن‌های معمولی نیست، انسان در آن واقع می‌شود و اگر نسبت به آن خودآگاهی پیدا کند می‌تواند از آن تغذیه کند و با آن هماهنگ گردد، در آن صورت به داخل آن رخداد کشیده می‌شود و در آن حالت امری معنادار، اعتبار و مرجعیت خود را بر آن فرد یا ملت حاکم می‌گرداند و به آن ملت خطاب می‌کند و آن ملت آن معنا را از خود می‌کند و حاضر می‌شود با آن زندگی کند و به آن آری بگوید.

ما در انقلاب اسلامی در داخل رخداد حقیقت این دوران قرار گرفته‌ایم قبل از آن‌که فکر کنیم چگونه باید به آن باور داشته باشیم. پیش‌فهم‌هایی است در امری معنادار و معنوی که در «سنت» رخ می‌نماید و در افق درونی انسان‌ها عالمی را به آن‌ها عطا می‌کند و انسان‌ها در آن عالم از خود، فهمی خاص پیدا می‌کنند. وظیفه‌ی ما جهت تفسیر این رخداد، توجه به پشت‌صحنه‌ی آن است تا بیرون از فرهنگ مدرنیته، فهم تازه‌ای از خود پیدا کنیم و وارد تاریخی اثرگذار شویم.

5- ندای بی‌صدای وجود، از ما گوش خاصی را طلب می‌کند. شهداء صدای بی‌صدای وجود این تاریخ را شنیدند. به همان معنایی که رسول خدا «صَلُّوا لِلَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ» می‌فرمایند: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ إِلَّا فَتَعَرَّضُوا لَهَا»<sup>9</sup>. در حین روزگاران عمرتان، نفحاتی از طرف پروردگارتان به صحنه خواهد آمد، آگاه و هوشیار باشید و خود را در معرض آن نفحات قرار دهید. و معنای

نظر به انقلاب اسلامی به عنوان حقیقت این روزگار باید از این نوع باشد، نه آنکه بخواهیم با عقل انتزاعی به آن نظر کنیم.

6- با توجه به اینکه هستی آدمی زبان‌مند است، پس زبان نمی‌تواند صرفاً وسیله‌ای در دست او باشد، بلکه زبان‌مندی و تَفَهْم، دو وجه یک نحوه هستی آدمی هستند. زبان به عبارت‌درآوردن تَفَهْم انسان است و تَفَهْم وجهی از در عالم‌بودن انسان می‌باشد. زیرا منشأ زبان، خود وجود است که در واژگان صورت‌بندی‌شده، به همان معنایی که انسان به «وجود» یا لوگوس گوش سپرده و آن را آشکار کرده و همان‌طور که وجود در عین آشکارگی عقب می‌نشیند، وجود در زبان آدمی در عین آشکارگی، پنهان می‌گردد. در این راستا به همان معنایی که انقلاب اسلامی ما را در بر می‌گیرد زبان خاص آن که نحوه هستی ما است باید به میدان آید که حاصل گوش‌سپردن به خدا در این تاریخ از طریق انقلاب اسلامی است.

7- آدمی به ندای بی‌صدای هستی گوش می‌دهد و با زبان، آن را آشکار می‌کند. یعنی حقیقت، صامت نیست و در هر دوران سخنی دارد و باید با گوش‌سپردن به آن، با زبانی مناسب، آن حقیقت را آشکار کرد. در این صورت است که انسان در عین داشتن سخنی اصیل، به معنای خود دست می‌یابد که آن معنا، ارتباط با حقیقت وجود است و پاسخ‌دادن به دعوت و ندای بی‌صدای حقیقت، وگرنه انسان‌ها همچنان در بی‌معنایی به‌سر می‌برند.

8- وقتی انسان‌ها با حقیقت دوران به صورتی که مناسب ارتباط با آن است، مرتبط شوند عملاً خود زبان است که گفت‌خویش را به آدمی نشان می‌دهد. در این حال شنیدن و گفتن به صحنه آمده است، شنیدن سخن هستی و اظهار آن به همان

صورتی که مولوی می‌گوید: «به طریق ترجمانی من از او سخن بگیرم به شما جواب گویم».

9- از آنجایی که با هم‌زبانی با «وجود»، بین آدمیان هم‌زبانی برقرار می‌شود، تنها با قرارگرفتن در درک حقیقتِ دوران یعنی انقلاب اسلامی، تفکر و هم‌زبانی ممکن می‌گردد و انسان‌ها آینه‌ی همدیگر می‌شوند و هرکس می‌تواند آن ندای بی‌صدا را به یاد دیگری آورد، و سکنی‌گزیدن در فضای انقلاب اسلامی شروع می‌شود.

10- سکنی‌گزیدن باید در خود آدمی باشد، در هستی آدمی، هستی گشوده او و قرب او و انس او با دیگران. و انسان در مسیر سکنی‌گزیدن به اصالت خود دست می‌یابد و این تنها با درک حقیقت دوران محقق می‌شود و موجب می‌شود ما منزل‌گزینیم و خود را در برابر الوهیت دوران خود بسنجیم. آیا در این تاریخ آغوش خداوند همان تاریخ گشوده‌شده توسط انقلاب اسلامی نیست که شهداء را به میهمانی بزرگ دعوت نمود و آن‌ها آن را پذیرفتند و سیاهی شب را با همه گستردگی به هیچ گرفتند؟ این یعنی در عین آن‌که انسان روی زمین است نظر بر آسمان دارد. انسان با چنین پیوندی - پیوند بین زمین و آسمان- انسان می‌شود.

11- انقلاب اسلامی بستر زندگی انسان بر روی زمین است، در حالی‌که نظر به آسمان دارد. امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» آمد تا ما در عین زندگی بر روی زمین، در قرب الهی به‌سر ببریم و با زبان و عمل، گزارش‌گرِ چنین دریافتی باشیم و معنای بودن‌مان فراموش نشود و در آوراگی بازگشت به خانه، سکنی‌گزیدن را رقم بزنیم و این از جهتی رازِ این تاریخ است که مثل هر رازی، در عین

آشکارگی، پنهان است و خود را در آنچه آشکار شده، پنهان می‌کنند.

12- سکنی‌گزیدن از طریق انقلاب اسلامی در این عالم، همان شوقی است که رزمندگان را در شب عملیات در برگرفت تا در تاریخی به وسعت حضور یاران حسین «علیه السلام» در عالم، حاضر شوند. انسان می‌تواند در این اشتیاق و شوق، اقامت‌گزیند و همچنان در سیر رجوع به حق قرار داشته باشد. این است سلوک عارفانه‌ی این دوران که انسان را همواره در مقام فکر و ذکر قرار می‌دهد و منشأ تقرب او به عالم معنا می‌گردد و افق آینده را همواره گشوده می‌یابد و از بی‌آیندگی و از آتش پوچی دوران آزاد می‌شود و منور به عطای حقیقت دوران خواهد شد و در این حال، «وقت» او وقت مبارک است. زیرا فضای فتوح و گشودگی برای او فراهم شده و مسئول به زبان آوردن آن وقت گشته، با واژگانی بس مبارک که در آن واژگان، انسان ماورای گذشته و آینده، در «حال» با حقیقت دوران روبه‌روست و آنچه را یافته است به طریقی ماندگار در خانه‌ی قرب، وسعت می‌دهد و به بنیاد تاریخی که شروع شده و زندگی را در عین قدسی‌بودن، قوام بخشیده، می‌اندیشد و در آن بستر سخن می‌گوید.

13- آیا نمی‌توانیم با پاسخ به ندای وجود در جمال حقیقت، دوران تاریخی خود را بنیاد نهیم؟ و به ندای «وقت» این ملت گوش سپاریم و آن را به کلمات درآوریم و آن را مبنای تاریخ این ملت بگردانیم؟ تا تاریخ وحدت و تفاهم که راز نجات از همه‌ی دوگانگی‌ها و کینه‌هاست گشوده شود.<sup>10</sup> مثل کاری که حضرت سیدالشهداء «علیه السلام» در

10- «وقت» حالتی است که انسان‌ها در حضور حقیقت قرار می‌گیرند. لحظه‌ای از تاریخ یک ملت است که قرن‌ها استمرار می‌یابد و مبنا و

شب عاشورا انجام دادند و اصحاب را متوجهی «وقت» تاریخی‌شان نمودند و آن وحدت چشم‌گیر و آن یگانگی فوق‌العاده را در روز عاشورا همه با هم رقم زدند. مثل اوایل انقلاب اسلامی که همه به حوالت تاریخی قدسی خود رو کردند و ما هرگز آن گشودگی را فراموش نمی‌کنیم و تا آخر در عهد با آن به حیات خود معنا خواهیم داد. این است باقی‌ماندن بر عهد و خاطره‌ای که برای هر ملتی گشوده می‌شود تا راه را گم نکند. مردم در اوائل انقلاب به منشأ تاریخی خود اقبال نمودند و آن را حس کردند و ما باید دائماً متذکر آن باشیم. این، آن فطرت تاریخی ماست که باید همواره با آن زندگی کنیم. این، آن آینده‌ی تاریخی ماست که ما را در برگرفته و چون ما را در برگرفته، از آن غفلت می‌کنیم و وظیفه‌ی صاحبان فکر و ذکر است که متذکر آن به قوم خود باشند و آن قوم را به ژرفای وجود خودشان آگاه کنند. این، آن چیزی است که جان انسان‌ها می‌طلبد و در عین حال دائماً از آن غفلت می‌کنند و فراموش می‌کنند که در وجود خود آن را پذیرفته‌اند.<sup>11</sup>

14- در این دوران که دوران انقلاب اسلامی است، انقلاب اسلامی رویکرد حقیقت به سوی فطرت تاریخی ماست و ما را در برگرفته است. کیست که در جان خود از رویکرد به سوی حقیقت، رویگردان

بنیاد یک قوم واقع می‌شود، چیزی که در یاد و خاطره‌ها می‌ماند و به انسان معنا می‌دهد.

11- غفلت از حقیقت وجودی به همان معنایی است که حضرت حق می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ. وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس/ 60 و 61) آیا ای فرزندان آدم! مگر تعهد نکردید شیطان را پرستش نکنید که او برای شما دشمن آشکار است و به‌خوبی در عمق جان خود آن دشمنی را احساس می‌کنید و بنا بود مرا پرسش کنید که این، راه مستقیم و گشوده به سوی حقیقت است.

باشد و بدان رضایت ندهد؟ وظیفه‌ی متفکران واقعی آن است که قدرت توجه به امر قدسی را به مردمان برگردانند و نگذارند روزمرگی‌ها آن‌ها را برُبايد. چنین کسانی خویشاوندان اصلی حقیقتِ قدسی دوران‌ها می‌باشند.

15- تبیین حقیقی قرب و بُعد در این تاریخ به عهده‌ی خویشاوندان اصلی حقیقتِ قدسی دوران است که حقیقتاً متفکران اصیل جامعه‌شان می‌باشند، برای درک آنچه جامعه در آن هست ولی به آن خودآگاهی ندارد ولی در تبیین حقیقی قرب و بُعد آماده‌ی گوش‌سپردن به امرِ قدسی دوران خود می‌باشد و بدین لحاظ متفکران اصیل مذكر خواهند بود و می‌دانند جایگاه آنچه به عنوان انقلاب اسلامی بدان اشاره دارند، در جان انسان‌های این دوران قرار گرفته است.

16- رجوع به منشأ، بدون تذکر امکان‌پذیر نخواهد بود و تذکر، تذکر به آنچه‌ی است که ما در پیش خود داریم و ما را نگه می‌دارد و به ما عطا شده است. التفات به آن، نوعی از تفکر است که آن ماورای تعقل فلسفی می‌باشد و ما امروز به همین معنا از تفکر نیازمندیم، یعنی التفات به حقیقتِ دوران.

17- اگر به آن نوع تفکر که التفات به حقیقت دوران ماست دست یابیم، همدیگر را می‌فهمیم و تفاهم صورت می‌گیرد، زیرا تفکر با گشوده‌شدن نسبت به امری ممکن است که ما در پیش خود داریم و ما را نگه می‌دارد، هرچند مثل دیوارِ مقابلِ ما به ما نزدیک نیست، ولی از هر امری در نزد ما حاضرتر است، دیدار می‌نماید و پرهیز می‌کند و ما را به سوی خود می‌کشاند تا در سلوکِ تاریخی خود وارد شویم و همسخنی بین آموزگار و شاگرد در مناسبتی راستین به میان آید تا

واژه‌ها در وسعتی بیکران و با اشاراتی بس متعالی با ما سخن بگویند، نه همانند سخنان سطحی و باورهای یکسویه که به هیچ حقیقتی اشاره ندارند و تنها واجد یک معنا می‌باشند. باور یکسویه باوری است که به ذات و حقیقت امور نظر نکرده است، این باور از تفکری که التفات به آن چیزی است که در پیش ماست، غافل است. بلکه با سوبژه‌کردن همه‌چیز از حقیقت روی می‌گرداند و ما در آن صورت همواره از تفکر محروم می‌مانیم و جامعه هرگز به ساحت اصیل تفکر دست نمی‌یابد.

در تفکر است که ذات ما بر ما گشوده و آشکار می‌شود و ما را به فکرکردن فرا می‌خواند. و این در صورتی ممکن است که انسان متذکر آن چیزی باشد که در پیش خود دارد و آن چیز انسان را فراگرفته و درونی‌ترین بُعد انسان است. در این رابطه، تفکر به ما عطا خواهد شد همچنان‌که گوش‌سپردن به آن ذات بی‌صدای ما به ما عطا می‌شود. این گوش‌سپردن، گوش‌سپردن به آن چیزی است که ما مشتاق آن هستیم و آن حضور قلب و جمعیت خاطر نظر به چیزی است که ذات ما را در برگرفته‌اند. و از این جهت است که تفکر با پریشانی خاطر نسبتی ندارد و اگر پریشانی خاطر در صحنه است، به جهت آن است که از سرچشمه‌ی تفکر دور شده ایم.

18- تفکر حقیقی در عصر انقلاب اسلامی نظر به گشایشی است که در افق تاریخ این ملت سوسو می‌زند، تفکر یعنی چشم‌انداختن به آن افق که با تذکر به «وجود» گشوده می‌شود و از آن طریق حجاب‌های سهم‌گین عصر مدرن شکافته می‌گردد. وظیفه‌ی متفکران در این عصر آن است که جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را پاس دارند و آن را از

سوء تفسیرهای جریان‌های لیبرال و روشنفکر و متحجر نجات دهند.<sup>12</sup>

19- حضرت علی «علیه السلام» عقل را به مطبوع و مسموع تقسیم کردند و متذکر شدند که عقل مطبوع مقدم بر عقل مسموع است و اگر عقل مطبوع در میان نباشد، عقل مسموع به‌کار نمی‌آید. می‌فرمایند: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَ لَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ» علم دو دسته است: علمی که از درون تو می‌تراود و علم مسموع که از خارج شنیده می‌شود و علم مسموع یعنی علم اکتسابی، این علم به خودی خود فایده‌ای ندارد مادامی که با علم مطبوع هماهنگ نباشد و علم مطبوع ما که امروز ما را در برگرفته، انقلاب اسلامی است که رخ‌نمودن «وجود» است در تعیین آن رخداد بزرگ.

20- چیزهایی هست که درون ما از آن‌ها با خبر است و به‌راحتی نمی‌توان با واژه‌های عادی آن‌ها را بیان کرد، همواره بخشی از آن‌چه باید گفته شود، ناگفته باقی می‌ماند، مگر آن‌که با نظر به آینه‌ای به نام تاریخ بتوانیم به آن اشاره کنیم و این همان معنای نزدیکی حقیقت و تاریخ است.

21- قبل از آن‌که بخواهید فکر کنید به چه چیزی باید باور داشته باشیم، آن باور آن‌جا هست و اگر بخواهیم به این فکر کنیم که به چه چیز باید باور کنیم، خیلی دیر رسیده‌ایم. مگر آن‌که ماوراء تفکر عادی به آن‌که ما را در برگرفته، نظر کنیم، آری! نظر کنیم.

---

12- در این رابطه خوب است به مقاله «انقلاب اسلامی و عبور از تمایز بین سوبژه و اُبژه» رجوع فرمایید که نقد نظرات آقای دکتر عبدالکریمی نسبت به انقلاب اسلامی است.



22- با نظر به انقلاب اسلامی، آری! با نظر به انقلاب اسلامی به عنوان حقیقت دوران، اندکاندک حرف‌هایی از درون به گوش خواهد رسید و زبان مناسب آن دریافت، به تدریج از راه می‌رسد و واژه‌های مناسب آن دریافتِ بسیط ظهور می‌کند و جهان از نو وصف می‌شود و آن دغدغه‌ای که در ابتدا داشتی که چگونه عقده از زبانت گشوده شود، در تو رفع می‌گردد و به شرح صدر لازم برای حضور در تاریخی دیگر که دیگر تاریخ ادامه‌ی فرعون نیست، دست می‌یابی.

23- ما انسان‌ها تا وقتی در تاریخ متافیزیک زندگی می‌کنیم و می‌خواهیم با مفاهیم ذهنی با انسان‌ها سخن بگوییم، از ناتمام‌بودن خود آگاهیم، زیرا واژه‌ای نمی‌یابیم که بتواند تمام حقیقت را بیان کند. هیچ گفته‌شده‌ای تمام حقیقت نیست و عملاً تمام حقیقت هیچ مصداق ندارد، همیشه بخشی از آنچه باید گفته شود، ناگفته باقی می‌ماند مگر آن‌که بتوانیم در آینده‌ی تاریخ به حقیقت دوران اشاره کنیم.

24- رخدادهای تاریخی محصول و آفریده‌ی هر فرد انسانی و یا همه انسانیت نیست، بلکه این‌ها از پیش داده شده است، ما در آن واقع می‌شویم. در بستر سنت، مواد و عناصری هست که من خود را در داخل آن‌ها می‌یابم به همان معنایی که ما هیچ‌کدام معنای عشق را ابداع نکرده‌ایم، همان‌طور که معنای دانش و ایثار و خوب و بد را ابداع ننموده‌ایم. در دل این‌ها است که من از خود معنایی می‌یابم و می‌توانم آن‌ها را نقل کنم بدون آن‌که بتوانم به‌کلی از آن‌ها بیرون آیم.

توانایی انسان در آن حدّ است که بتواند خود را با پیش‌داده‌ها هماهنگ کند.

تجربه فهم خود در انسان موجب داخل شدن در قلمرو رخدادی است که در آن یک امر معنادار بر انسان حاکم می‌شود و آن امر معنادار از طریق نشان دادن خودش به انسان خطاب می‌کند و ما متوجه می‌شویم باید خود را با آن تنظیم کنیم، به آن معنا که فهم و تفسیر، یک امر معنادار است و انسان آن معنا را از آن خود می‌کند و می‌پذیرد و با آن زندگی کند.

ما انسان‌ها به عنوان و به مثابه فهمندگان، در داخل قلمرو رخدادی حقیقت قرار داده شده ایم و عشق و دانایی و ایثار و غیره مثل گل و آسمان برای ما معنادار می‌شوند و این است معنای داخل شدن در قلمرو رخدادی حقیقت. قبل از آن‌که بخواهید فکر کنید به چه چیزی باید باور داشته باشیم، آن باور آن‌جا هست و اگر بخواهیم به این فکر کنیم به چه چیز باید باور کنیم در آن صورت خیلی دیر رسیده ایم و جدایی بین سوژه و اُبژه ظهور می‌کند و این ادامه‌ی مدرنیته است و محروم شدن از حضور در تاریخ انقلاب اسلامی.

25- با توجه به این‌که انقلاب اسلامی یک اشراق بر قلب انسان‌ها است و یک امر وجودی است، انسان تمام آنچه را که می‌تواند با زبان بگوید، نمی‌تواند بگوید و از این جهت سخنان ناقص می‌ماند لذا همیشه ناگفته‌ها و ناشنیده‌هایی در این امر وجود دارد و همواره با افق جدیدی برای نگاه به آن موضوعات پیش می‌آید. پس عالم توصیف انقلاب اسلامی به همان معنای اشراقی آن، بی‌کرانه است و باب گفتگو نسبت به آن هرگز بسته نمی‌شود و آنچه می‌یابیم حرف نهایی نیست و همه آنچه گفته ایم همه آن نیست که می‌توان گفت.

26- امثال مولوی با نظر به ظهور حقیقت در  
بستر هر امر اشراقی می‌گوید:

اندکاندک جمع مستان می‌رسد

اندکاندک می‌پرستان می‌رسند

دلنوازان، ناز نازان در ره اند

گلغذاران از گلستان می‌رسند

اندکاندک زین جهان هست و نیست نیستان

رفتند و هستان می‌رسند

سیر خَمْش کردم که آمد خان غیب یک

بتان با آب دستان می‌رسند

و این نشان می‌دهد که سخن‌گفتن و یا نوشتن در  
مورد حقایق اشراقی و در روند زمان چهره‌های  
مختلف‌اش به وجود می‌آیند و پدیدارشدن‌شان  
تدریجی‌الوجود است. از یک طرف عنقا شکار کس  
نشود و از طرف دیگر اگر به شکار آن نرویم در  
پوچی می‌مانیم، زیرا فرمود: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ  
الْقُلُوبُ» و اندکاندک حرف‌هایی از درون به گوش  
خواهد رسید و زبان خاص مربوط به وصف حقیقت  
دوران به تدریج از راه می‌رسد و واژه‌ی مناسب  
ظهور می‌کند و جهان از نو وصف می‌شود. به گفته  
مولوی:

کان قندم نیستان شکرم هم زمن

می‌روید و من می‌خورم

علم تقلیدی و تعلیمی‌ست آن کز نفور

مستمع دارد فغان

چون پی دانه نه بهر روشنی‌ست همچو

طالب‌علم دنیای دنی‌ست

27- در نظر به انقلاب اسلامی به عنوان رخدادی  
تاریخی، باید نحوه تجربه چنین رخدادی را در  
خود به وجود آوریم. تجربه چنین واقعیاتی بیرون  
از روشی که از طریق منطق با واقعیات روبه‌رو  
می‌شویم، ممکن است. تجربه رخدادهای تاریخی مثل

تجربه زیباشناسانه است که نوعی فرارفتن از هرگونه قاعده‌مندی است که از طریق قواعد منطقی نمی‌توان آن را یافت.